درس هفتصد وپنجاه و هشتم

پاسخ به شبههٔ ایجاد شده در مسئلهٔ قضا و قدر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

منشاء پیدایش شبهات در مسئلهٔ قضاء و قدر

خدمت رفقا عرض شد اشکال مهم و شبهه‌ای که در مسئلهٔ قضاء و قدر هست به‌واسطهٔ انس ما نسبت به طبیعیات و امور حسیه؛ تحقق قضاء و قدر در زمان و دوران گذشته است. این مسئله موجب پیدا شدن شبهه و اشکالات گوناگونی هم نسبت به ترسیم قضاء و قدر و هم کیفیت التیام این مسائل با ادلّهٔ نقلیه از آیات و روایات است مثلاً در آیهٔ شریفه ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ قَالُواْ بَلَىٰ﴾[1] تصور بر این است که ظهور بنی‌آدم به معنای پشت‌درپشت و جنبهٔ ماسبق نسبت به این عالم است و همین‌طور در روایاتی که در این زمینه هست.[2]

عدم تأثیر دیدگاه انسان در حقایق

در مسئلهٔ قضاء و قدر [باید عرض شود] نفس ما نسبت به امور طبیعیه و طبعیه و عالم مُلک و شهادت، انس و الفت دارد و ادراک حقایق و عوالم مافوق برای او و نسبت اتصال او به آن عوالم قدری مشکل می‌نماید تااینکه بخواهد ذهن آشنایی پیدا کرده و یک نوع اقترابی در اینجا برای او حاصل بشود. از نظر ظاهر آن مثالی که زدیم ما را خیلی به این نکته نزدیک می‌کند که دیدگاه انسان در حقایق هیچ تأثیری ندارد بلکه حقایق خارجی برای خودش پروندهٔ خاص خود را دارد و دیدگاه انسان نسبت به آن حقایق پروندهٔ خاص خودش را دارد و

---

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:
«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو خارج ساخت از بنی‌آدم از پشتهایشان ذرّیّه و نسل آنها را، و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری»

۲. البته جلسهٔ بعد که نمی‌توانیم در تتمهٔ همین مطلب عقلی ادامه پیدا کند اما در جلسات آینده اگر خدا بخواهد برای تمام شدن مسئله به ادلهٔ نقلیه و مطالب شهودی هم طبعاً باید نسبت به آنها برسیم و إن‌شاءالله کیفیت جمع بین این دو مطلب در آنجا تمام خواهد شد.

نمی‌توانیم با دیدگاه خودمان واقعیت خارجی را تکوّن ببخشیم بلکه با دیدگاه خودمان می‌توانیم خودمان را نزدیک یا متحد به آن واقعیت خارجی کنیم اگر آن دیدگاه و منظر دیدگاه صحیحی باشد.

قضاوت ما نشان‌دهندهٔ میزان انطباق ما با واقعیت خارجی

فرض کنید که از یک واقعیتی که در خارج اتفاق می‌افتد، شما می‌بینید دو شخص پیش شما می‌آیند و هردو گزارش این واقعیت را می‌دهند؛ یکی می‌گوید که فلان قضیه‌ای که اتفاق افتاد سر تا پا مسائل خلاف بوده و شخص در مقامِ توطئه و تبیین مسائل بر خلاف بوده است و یک نفر دیگر می‌آید و همین قضیه‌ای را که هردو باهم دیده‌اند، درست با ۱۸۰درجه [اختلاف] به شما گزارش می‌دهد که نه! این بسیار بسیار آدم خوبی بود و در حرف‌هایش صداقت داشت و از این نقطه‌نظر فرد بسیار صادق و صاف و بی‌غلّ و غش بوده است. ببینید! واقعیت خارجی یکی است؛ یا آن فرد، فرد دروغ‌گو و متقلّب و کلک است یااینکه فرد صادق و صاف و بی‌غلّ و غش است، از این دوتا که خارج نیست. حرفی هم که از دهانش درآمده یک حرف بوده، دو نحو حرف که نزده است. دو نفر این واقعه را شنیده‌اند، دو نفر این واقعه را دیده‌اند، دو نفر نسبت به این واقعه قضاوت کرده‌اند و دو قضاوت مختلف ارائه داده‌اند پس قضاوت ما واقعیت خارجی را عوض نمی‌کند بلکه فقط میزان انطباق ما را با این واقعیت خارجی حکایت می‌کند نه‌اینکه بخواهد بیان کند.

تأکید شرع بر دقت قاضی

برای خودِ بنده بسیار اتفاق افتاده است که در یک مسئله‌ای وقتی یک نفر می‌آید و قضیه را بیان می‌کند من اعتماد نمی‌کنم، بعد که افراد مختلفی را نسبت به آن مسئله وارد می‌کنم و می‌بینم که اشتباه نقل کرده است. وقتی افراد متعدد بشوند طبعاً میزان و ضریب خلاف پایین می‌آید. اینجاست که در شرع آمده که قاضی باید چقدر دقت کند و نباید صرفاً به یک گزارش اکتفا کند مخصوصاً در آن مسائلی که با احساسات و عواطف ارتباط دارد باید دقت بیشتری در این قضیه و مسئله داشته باشد تااینکه کمتر دچار لغزش و اشتباه شود.

بی‌اساس بودن تفکرِ ساختن واقعیت خارجی با ذهن

حال این واقعیت خارجی یکی است و یک واقعیت و یک حقیقت و یک مسئله است اما آن دیدگاه انسان نسبت به این مسئله مهم است که انسان چه نوع ارتباطی نسبت به آن قضیه دارد. مسئله این نیست که دیدگاه انسان واقعیت خارجی را می‌سازد، نه‌خیر! این حرف حرفِ چرت و پرتی است که واقعیت خارجی را من با ذهن خودم می‌سازم و واقعیت خارجی همان ذهنیت من است، این یعنی چیزی در خارج جز ذهنیت و تصور

و تصدیق من وجود ندارد که این مسئله یک مسئلهٔ باطل و بی‌اساسی است. بالأخره آن ذهنیت من در همان مرحلهٔ تشکّل، جنبهٔ حکایی دارد یا جنبهٔ ابداعی دارد؟ معنا ندارد بگوییم که جنبهٔ ابداعی دارد چون همین‌که شما می‌گویید که این مطلب این‌طور است یعنی یک چیزی در خارج است و من دارم از او حکایت می‌کنم ـ حالا یا به غلط یا به درست ـ بالأخره او الآن دارد آن محکی را حکایت می‌کند نه‌اینکه خودِ او بخواهد بسازد! البته این مسئله با آنچه را که ما می‌خواهیم بیان بکنیم دوتاست و این فقط در مقامِ نقل است اما آنچه که مقصود ما هست که عبارت از مسئلهٔ قَدَر است که جلسهٔ قبل دربارهٔ آن صحبت کردیم و این جلسه ادامه می‌دهیم، با این مطلب تفاوت می‌کند.

مرتبط نبودن واقعیت خارجی با دیدگاه انسان

پس واقعیت خارجی هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارد؛ چه‌بسا انسان نسبت به یک واقعیت یک دیدگاهی دارد اما بعد از دو روز یا یک هفته مشخص می‌شود که دیدگاه او باطل بوده و نسبت به فرد، به خلاف قضاوت کرده و نسبت به این قضیه به خلاف حکم کرده و نسبت به این مسئله دچار اشتباه شده و مسئله برای او مشتبه شده است. روی این جهت، واقعه‌ای که در خارج اتفاق می‌افتد صرفاً براساس دیدگاه فرد است که بر عدم حکم می‌کند یااینکه حکم بر گذشته و بر مضیّ واقعه و حادثه می‌کند! اما نفس آن واقعیت خارجی چه حقیقتی و چه هویتی و چه ماهیتی دارد؟ مسئله و صحبت در آن است! من‌باب‌مثال من حکم می‌کنم بر اینکه حقایقی که در اینجا هست فقط در ارتباط با وجود من تحقق دارد و اگر وجود من انطباق با یک واقعیت را اقتضاء کند پس می‌گویم که این هست اما اگر وجود و حضور من اقتضاء نکند پس می‌گویم که نیست.

حالا یک مثال می‌زنم: ما که الآن در اینجا آمدیم آیا حضور این اتاق، ستون‌ها، آجرها، سقف، فرش و حضور این افراد را همین الآن احساس می‌کنیم یا نمی‌کنیم؟! چون گفتیم که ما در «آن» حرکت می‌کنیم؛ یعنی همراه با زمان هم ما در حال حرکت و سیر هستیم و جدا نیستیم مثل زمین وقتی که دارد گردش می‌کند آن جوّی که دور او هست دارد گردش می‌کند نه‌اینکه زمین برای خودش بگردد و آن جوّ هم برای خودش بگردد هرکدام برای خود! اگر این‌طور باشد که هرکدام از ما پرت‌وپلا می‌شویم؛ یکی از این‌طرف می‌رود و دیگری از آن‌طرف! اینکه الآن ما اینجا هستیم به‌خاطر این است که داریم در این جوّ همراه با زمین جلو می‌رویم لذا جوّی احساس نمی‌کنیم و فقط زمین را می‌بینیم. ما که الآن داریم در «آن» سیر و حرکت می‌کنیم همیشه خود را ثابت می‌بینیم. هیچ خودتان را تابه‌حال در حال حرکت دیده‌اید؟! مگر اینکه از اینجا بلند شوید و به آنجا بروید اما وقتی که در یک جا بنشینیم و نسبت به یک مطلب دقت کنیم آن را نسبت با خودمان ثابت می‌بینیم؛ این در، الآن درمقابل من ثابت است، نمی‌چرخد و حرکت نمی‌کند. افرادی که الآن در جلوی من هستند همهٔ اینها نشسته‌اند

و دارند گوش می‌دهند و ثابت هستند. من هم که در اینجا نشسته‌ام ثابت هستم فقط آنچه که در حال حرکت است زبان ماست که دارد به این ـ چرت و پرت‌ها یا هرچه بگویید!! ـ حرف‌ها و مسائلِ سر کاری می‌چرخد!! فقط آن دارد حرکت می‌کند والاّ همه بندگان خدا نشسته‌اید و خیال می‌کنید چه خبر است و همین‌طور زبان ما دارد می‌گردد!

جدا بودن انسان از واقعیت‌های خارجی

حالا خودمان را کنار می‌گذاریم. آیا این ساختمان و این فضا هم نیاز به حرکت ما و انطباق با ما دارد یا برای خودش دستگاه مستقلی است؟! یعنی این ساختمان، این در، این ستون، این چراغ، این دیوار، این بلندگو، این منبر و این وضعیتی که الآن دارید مشاهده می‌کنید [نیاز به حرکت ما و انطباق با ما دارد]؟! نه، پس همین الآن می‌توانیم تصور کنیم که خودمان از واقعیت‌های خارجی جدا هستیم. ممکن است ما نباشیم اما این وضعیت هست، به‌حسب قاعده هست مگر اینکه بمب روی سرش بیاید! اما همین‌طوری این فرش هست، این ستون هست، این سقف هست، این چراغ هست و این اوضاع هست. اینکه شما می‌گویید که هست، الآن که ساعت شش و ربع است و از ساعت شش و نیم که هنوز نیامده اطلاع ندارید پس از کجا می‌گویید که این هست؟ هنوز که ساعت شش و نیم نیست! ما الآن در ساعت شش و ربع هستیم و الآن داریم ساعت شش و ربع را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم جلوی ما ستون، پنجره، چراغ، سقف، فرش و افراد هستند پس از کجا می‌گویید که ساعت شش و نیم هم همین مجلس به همین کیفیت قطعاً وجود دارد؟! از کجا می‌گویید؟! هنوز که شش و نیم نیامده است!

بنابراین ما توانستیم یک واقعیتی که هنوز نیامده را تصور کنیم یعنی هنوز ساعت شش و نیم نیامده ولی ساختمان ثبات دارد، همین ثبات ساختمان بین ساعت شش و ربع تا ساعت شش و نیم چه تفاوتی می‌کند؟! چه فرق می‌کند؟! چه فرقی بین ساعت شش و نیم و ساعت یک ربع به هفت می‌کند؟! حالا اینکه آدم از یک ثانیهٔ بعدش هم خبر ندارد بحثش جداست که حالا چه خواهد شد، صحبت ما به‌حسب آن تصور عادی، آن ذهنیت عادی است می‌گوییم این ذهنیتی که الآن ما داریم در عین اینکه ساعت شش و نیم را هنوز ادراک نکرده‌ایم و واقعاً هم ادراک نکرده‌ایم اما درعین‌حال ثبات این ساختمان و ثبات این درودیوار و ثبات این پنجره را برای ساعت شش و نیم اثبات می‌کنیم، از کجا اثبات می‌کنیم؟! مگر وجود تمام اشیاء زمانی دائر مدار حرکت زمان نیست؟! پس از کجا شما می‌گویید که ساعت شش و نیم این ساختمان هست؟! یا می‌گویید که نه‌خیر، اصلاً نیست و اگر درست بشود ساعت شش و نیم درست می‌شود! درحالی‌که الآن دارید می‌گویید که هست، الآن که شش و نیم را ندیده‌اید و الآن که ساعت یک ربع به هفت را ندیده‌اید و الآن که ساعت هفت را ندیده‌اید

ولی توانستید تصور کنید. توانستید یا نه؟ بله، تمام شد. این را ثابتات می‌گویند.

پس معلوم می‌شود که هم مادهٔ ما جزو ثابتات است و هم مجردمان جزو ثابتات است و یک ثابت بیشتر نداریم و اگر حرکتی انجام بدهیم آن حرکت هم در ثابتات است. اگر الآن شما به رفیقتان بگویید که آقا از اینجا که مجلس بحث تمام شد، باهم به منزل برویم و یک چایی یا بستنی بخوریم یا ـ اللهم ارزقنا! ـ شربتی بخوریم، اینکه شما از اینجا بیرون می‌روید، آیا حرکت می‌کنید یا نمی‌کنید؟!

شماها چه می‌گویید؟! دوندُرمه؟[1] نه، عراقی‌ها می‌گویند. آهان بُوظَة! لبنانی‌ها بُوظَة می‌گویند! باید آدم [زبان] مختلف را یاد بگیرد والاّ یک جا برود نفهمد، همین‌طور بیر بیر نگاهش می‌کنند، نمی‌شود دیگر!

خلاصه راجع به این مسئلهٔ حرکت می‌گویید که آقا بلند شوید به آنجا برویم، خودتان می‌گویید که آنجا برویم و حرکت کنیم، حرکت کنیم یعنی این مجلس را ترک کنیم و راهی را طی کنیم؛ مسافتی را طی کنیم و به منزل برسیم، آنجا نعمات الهیه‌ای در فریزر هست و در فریزر را باز کنیم و برداریم بیاوریم. این حرکتی که دارد انجام می‌شود آیا در زمان هست یا در زمان نیست؟! در زمان است ولی الآن شما این حرکت را مفروضُ الوقوع فرض کردید. این حرکت یک مسئلهٔ مفروضُ الوقوع است، اگر این حرکت مفروضُ الوقوع و محتملُ الوقوع نبود شما نمی‌توانید نسبت به آن حکم کنید و بگویید که آقا از اینجا ما قرارمان هست که بلند شویم و در منزل برویم و در آنجا یک ساعتی باهم بنشینیم، صفا کنیم! اینکه هنوز انجام و واقع نشده و ساعت هفت که تازه باید این مجلس را ترک کرد، هنوز نیامده است چطور شما از الآن حکم بر آن می‌کنید که این انجام می‌شود و به اهل‌بیتتان تلفن می‌کنید که ما ساعت هفت مهمان داریم، چای را دم کن یااینکه میوه را آماده کن؟ [درحالی‌که] هنوز ساعت هفت نیامده، هنوز ساعت هفت و ربع نیامده و وقتی هفت و ربع نیاید، عدم است پس چطور شما این وسط به یک مسئلهٔ عدم ترتیب‌اثر دادید؟! ببینید! من آمدم همین را در مادیات پیاده کردم، مادیات و غیر مادیات همه را یکی کردیم و همه را شروع به ریختن در آش کردیم و به‌هم زدیم! اصلاً نه مجردی داریم و نه ماده، خیال همه راحت!

اینکه الآن شما در همین مسئلهٔ مادی که به نظرِ عوامانه و عرفی یک مسئلهٔ معدوم است، ساعت هفتی که هنوز نیامده و حقائق و حوادثی که در ساعت هفت باید انجام بشود هنوز انجام نشده، چطور شما بر یک امر عدمی حکم کردید و به عیالتان تلفن کردید که چایی بگذار و میوه آماده کن که ما مهمان داریم؟! مسئله هنوز معدوم است و شما نباید اصلاً هیچ حکمی بکنید!

---

۱. دوندُرمه: بستنی سنتی ترکیه‌ای. (محقق)

عدم اطلاع انسان از تحقق عالم ثابتات در فطرت او

پس بخواهید یا نخواهید تحقق مسائل و عالم ثابتات در فطرت، در فکر، در سرشت و در نفسِ همهٔ ما محقق است و خبر از آن نداشتیم! خبر نداشتیم که این حکمی که الآن داریم می‌کنیم؛ حکم در ثابتات است. اینکه من ساعت هفت به خانه می‌روم؛ من که معلوم نیست ساعت هفت زنده باشم. وقتی ساعت هفت شد و بنده هم در اینجا حضور داشتم، خب معلوم می‌شود ساعت هفت است تازه بعد از هفت هم معلوم نیست! وقتی که در زمان، امر عدمی تبدیل به امر وجودی می‌شود چطور شما همین الآن دارید خودتان را در ساعت هفت فرد حیِّ قائم بالذات و مختار مستقل بالإراده تصور می‌کنید؟! اگر این کار را نکنید ترتیب‌اثر نمی‌دهید! مگر ما نسبت به امور عدمی می‌توانیم حکم کنیم؟! نسبت به چیزی که نیامده و چیزی که نیست چه حکمی می‌خواهید بکنید؟!

فرض کنید که یک مهمان داریم احتمال دارد بیاید یا احتمال دارد نیاید. مسافر است و در یک کشور دیگر است. گفته که اگر کارم جور شد هفتهٔ دیگر به ایران می‌آیم و اگر کارم جور نشد نمی‌آیم، خیلی خب! حالِ شما نسبت به این شخص چگونه است؟ نسبت به یک واقعه‌ای که محتمل الوقوع است، نمی‌دانید، مردد هستید، گیج هستید، می‌آید یا نمی‌آید. مدام تلفن می‌کنید آقا چه شد؟ آمدی یا نیامدی؟ می‌گوید که هنوز معلوم نیست. خب وقتی هنوز معلوم نیست شما هم دست روی دست می‌گذارید و نمی‌روید کاری بکنید! می‌روید؟! نه دیگر. می‌گویید که اول بفهمیم می‌آید یا نمی‌آید!

می‌گویید که آقا هر وقتی که پاسپورت را گرفتی و می‌خواستی در فرودگاه بیایی آن موقع به من زنگ بزن. وقتی که در فرودگاه آمد و سوار طیاره شد، زنگ می‌زند که آقا آمدم. هان! الآن حالتان عوض شد. چرا عوض شد؟ درحالی‌که امر واقع یکی است! پس چرا حال شما عوض شد؟ چون در اینجا عدم بر نظر شما حاکم بود! چون عدم بر تصور و بر نفس شما حاکم بود، ترتیب‌اثر هم ندادید و همین‌طوری گرفتید نشستید دست روی دست [گذاشتید] و نگاه کردید. خب باید بفهمیم می‌آید یا نمی‌آید و بالأخره تکلیف ما معلوم بشود که می‌آید یا نمی‌آید تا بفهمیم که چه‌کار کنیم. این‌هم که الآن محتمل الوقوع است، شما می‌بینید نسبت به آن ایستاده‌اید و توقف کرده‌اید. چون در دیدگاه و منظر شما عدم غلبه دارد، می‌بینید ایستاده‌اید! اما اگر نه، مسائل از دیدگاه شما جنبهٔ حضور و جنبهٔ ثبوت دارد. صحبتی که می‌کنید [به‌صورت] صحبت امر متحقق الوقوع و فعلیت پیدا کرده می‌کنید. حرفی که با دیگران می‌زنید: آقا امشب منزل تشریف بیاورید، فلان شخص هم می‌آید.

حالا هنوز فلان شخص نیامده و سوار طیاره شده است اما نمی‌گویید که این طیاره یک وقت ممکن است از آن بالا ساقط بشود در فکرتان هم نمی‌آورید چون به‌طور معمول طیاره ساقط نمی‌شود البته خب در اینجا

چرا! اینجا مثل اینکه فرق می‌کند! [اینجا] اگر به [مقصد] برسد خیلی عجیب است! ولی به‌طور معمول [ساقط] نمی‌شود. البته این خیلی فواید دارد؛ ازجمله فوایدش این است که توکل انسان در اینجا [بالا می‌رود] در جاهای دیگر این‌طور نیست! در کشورهای دیگر انسان اصلاً توکل ندارد و غرق در مادیات است! اینجا هست که توکل انسان بالا می‌رود! اینها همه‌اش به‌خاطر ایمان است هان! جنبهٔ توحید، جنبهٔ توکل، جنبهٔ اتکاء بر خدا و اتکاء بر قدرت خدا و ﴿أَمَّن يُجِيبُ ٱلۡمُضۡطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكۡشِفُ ٱلسُّوٓءَ﴾[1] و ...

ما یک دفعه داشتیم از یک جا به جایی می‌رفتیم و خلاصه افراد مختلفی در طیاره بودند؛ آن‌چنانی و ... هواپیما دچار حادثه‌ای شد و چرخش باز نشد و تکان‌های شدیدی هم داشت و چرخه داد و برگشت و خیلی طول کشید، آقا همین مردم وقتی دیدند خطری پیش آمد چنان صلوات می‌فرستادند! حالا به عمرش هم یک صلوات نفرستاده! چنان از آن ته دل خدایا می‌گفتند و دعا می‌خواندند، اصلاً او شاید به عمرش یک یاالله هم نگفته است اما در آنجا وقتی که می‌بیند خطر پیش آمد، انسان هوس می‌کند! همهٔ اینها برای چیست آقا؟! توکل آدم بالا می‌رود! خب گاهی اوقات خدا نشان می‌دهد، یک آیه‌ای نشان می‌دهد که انسان خیلی به خودش نبالد، ننازد، گول نخورد، این دنیا گولش نزند و به این دنیا فریفته نشود، مادیات او را نگیرند و بگوید که نه آقا! یک چیزهای دیگر هم این بالا هست. در اینجا [کشور ما] این مسئله خیلی قوی است! یعنی انسان واقعاً دیگر موحّد می‌شود! اگر چند سال اینجا بماند اصلاً موّحد است و بالا رفته است و بقاء بعد از فناء هم پیدا کرده است!! فناء که سهل است بقاء هم پیدا کرده است!! علیٰ‌کلّ‌حال بگذریم، اینها همه از محسّنات مسئله است!

چون حضور این مسئله به‌نحو عادی در ذهن و دیدگاه ما ملموس و محسوس است، ما بر آن حکم ثابت می‌کنیم و [می‌گوییم که] آقا امشب به منزل بیایید فلانی هم هست! هنوز که فلانی نیست! نمی‌گویید که آقا شما بیایید، شاید او بیاید! می‌گوید که بابا ما را با شاید به خانه‌ات دعوت نکن! بالأخره می‌آید یا نمی‌آید؟ می‌گویید که نه آقا او درون طیاره است و وقتی داشت راه می‌افتاد به من زنگ زد. دو ساعت تا اینجا راه است و بعد هم از فرودگاه هم تا اینجا بیاید یکی دو ساعت دیگر می‌رسد و مسئله‌ای ندارد. إن‌شاءالله تأخیری هم در اینجا نیست.

علت به‌کارگیری زمان گذشته برای قضایای روز قیامت در قرآن

شما تمام قضایایی را که هنوز اتفاق نیفتاده متحقق الوقوع فرض می‌کنید. مگر در آیهٔ قرآن هم نداریم؟!

---

[1] . سوره نمل (۲۷) آیه ٦۲. روح مجرد، ص ۲٦۷:
«یا آن کس که دعای بیچارگان و درماندگان را برآورده می‌کند ـ درصورتی‌که او را بخوانند ـ و گرفتاری و مضرّت را از آنان برمی‌دارد؟!»

شما به قضایایی که مربوط به یوم القیامة است نگاه کنید، تمام آنها یا اغلب آنها یا اکثر آنها قریب به اتفاق با زمان گذشته [بیان شده است]: ﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ﴾[1] نمی‌گوید: إذا تَقَعُ الواقِعة ! ﴿إِذَا وَقَعَتِ ٱلۡوَاقِعَةُ﴾؛ یعنی وقتی که واقعه انجام شد و وقتی روز قیامت آمد و وقتی روز قیامت در خارج تحقق پیدا کرد. چرا ﴿إِذَا وَقَعَتِ﴾ می‌گوید؟! به معنای چیست؟ به معنای تصحیح دیدگاه و منظر انسان است که انسان روز قیامت را یک مسئلهٔ واقعی ببیند نه‌اینکه تصور کند خواهد شد! چون آن مسئله متحقق الوقوع است و شک در آن نیست و هیچ اشکالی در آن نیست و قطعاً به هزار قَسم این مسئله در روز قیامت انجام خواهد شد.

ارتباط بین دیدگاه ما با انس به عالم اسباب و مسبّبات

اینکه می‌گوییم: انجام خواهد شد هم یک نوع مسامحهٔ در تعبیر است والاّ انجام شده است ولی چون ما از نظر اُنسی از روز قیامت بعید هستیم این را انجام خواهد شد می‌پنداریم. وقتی که اُنس ما به عالم اسباب و مسبّبات قوی‌تر بشود این «انجام خواهد شد» در ذهن ما به «انجام شد» چرخش می‌زند! این برای عدم اُنس ماست. ما می‌گوییم که روز قیامت خواهد آمد چون نسبت به آن مسائل دور هستیم و ادراک نکردیم اما آمدن رفیق در منزل را به‌حسب ظاهر چون متحقق الوقوع می‌بینیم می‌گوییم که بابا می‌آید دیگر! آمد دیگر! آقا امشب به اینجا بیا. امشب او هم اینجا می‌آید. هیچ نمی‌گوییم که آقا شاید بیاید! هنوز نیامده، هنوز زمان نیامده است. اگر زمان یک امری بود که عدم را به وجود تبدیل می‌کرد شما چطور حکم ثابت را بر یک واقعه و یک قضیه می‌کنید؟! دیگر نباید بکنید! حکم بر یک امر عدمی و حکم بر یک امر مشکوک، در نفس و دیدگاه ما متفاوت است. وقتی که من نسبت به یک قضیه شک دارم اصلاً حرفی از آن نمی‌زنم. می‌گویند که آقا مگر مجبوری اصلاً حرف بزنی؟! وقتی یقین پیدا کردی آن موقع حرف بزن. نمی‌گوییم؟! می‌گوییم که آقا برای چه زود حرف می‌زنی؟! فلانی اصلاً حرف در دهانش نمی‌ماند و تا یک چیزی به نظرش بیاید می‌گوید! می‌گویند که نه آقا، این قِسم صحبت کردن صحیح نیست! وقتی که بر تحقق یک شیء یقین پیدا کردی تازه اگر صلاح بود، آن موقع بگو. چیزی که هنوز انجام نشده و محتمل الوقوع است اصلاً برای چه آن را مطرح می‌کنید؟! و در این مطرح کردن چه مسائلی را ممکن است به‌وجود بیاوری! خودمان می‌گوییم! در بین خودمان و عوام این مسئله به این صورت مطرح است.

بنابراین مسئله فقط به دیدگاه برمی‌گردد و واقعه در خارج تغییر پیدا نمی‌کند. یا شخص بالأخره می‌آید یااینکه شخص نمی‌آید. در آنجایی که ما یقینِ به یک مسئله داریم؛ حکمی که می‌کنیم، صحبتی که می‌کنیم،

---

[1] . سوره واقعه (۵۶) آیه ۱.

ترجمه: «هنگامی که آن واقعه بزرگ (قیامت) واقع می‌گردد.» (محقق)

تعبیری که می‌کنیم، عبارت‌ها و اصطلاحاتی که به‌کار می‌بریم، همهٔ اینها اصطلاحات تحقق یک امر خارجی است اما نسبت به آن مسائلی که احتمال وقوع می‌دهیم، جنبهٔ احتمال را درنظر می‌گیریم. [می‌گوییم که] نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود! وقتی نمی‌دانیم می‌شود یا نمی‌شود، آدم بلند نمی‌شود برود پلو و چلو خورشت درست کند! نمی‌داند. شما با نمی‌دانم و با شک به بازار نمی‌روید میوه و مواد غذایی و امثال‌ذلک برای مهمانی بگیرید. وقتی که مطمئن شدید می‌روید. مطمئنی که هنوز نیست ولی درعین‌حال شما مطمئن هستید. وقتی که یک نفر را به منزلتان دعوت می‌کنید مطمئن هستید یا نه؟ اگر مطمئن نبودید که نمی‌آمدید به زن و بچه بگویید که بلند شو شام درست کن یا ناهار درست کن چون اطمینان دارید [این را می‌گویید] درعین‌حال که مسئله به‌حساب شما هنوز معدوم است. پس شما آمدید بر یک امر معدوم حکم امر محقق الوجود را کردید که وجودش محقق است نه‌اینکه وجودش محتمل است. چرا؟ چون دیدگاه شما نسبت به این قضیه و مطلبی که الآن دارد انجام می‌شود دیدگاهِ مثبت است و منفی نیست.

روی این جهت همان‌طوری‌که عرض کردم این واقعه و مسائل خارجی هیچ ارتباطی به دیدگاه ما ندارند. این منزل برای خودش ثابت است؛ یعنی الآن که ساعت از شش و نیم گذشته است ما همان حکمی را می‌کنیم که یک ربع پیش وقتی گفتم که ساعت شش و ربع است [آن حکم را می‌کردیم] هیچ تفاوتی نمی‌کند. یعنی آیا دیدگاه من الآن نسبت به این فضا با شش و ربع یعنی بیست دقیقهٔ پیش که صحبت می‌کردم تفاوت کرد؟! آیا رنگ آجرها فرق کرده یا نور چراغ کم و زیاد شده است؟! آیا موقعیت و وضعیت جلوس رفقا و دوستان تغییر پیدا کرده است؟! نه! می‌توانم قسم بخورم که آقای فلان که در اینجا نشسته‌اند به‌اندازهٔ یک سانت هم از جایش تکان نخورده است! آقای کذا که در اینجا نشسته‌اند همین‌طورکه صاف دارند به من نگاه می‌کنند، بیست دقیقهٔ پیش هم همین‌طوری به من نگاه می‌کردند و هیچ تغییری نکرده است! آقای فلان که در آنجا چهار زانو نشسته بودند، دو زانو نشدند. عین همین صحنه و عین همین موقعیت! حالا نسبت به خصوصیات افراد یک حرکت‌هایی هست اما نسبت به این فضا و اینها چطور؟ وقتی که ما می‌گوییم: زمان امر عدمی را به‌وجود می‌آورد، چطور الآن دیدگاه من با قبل هیچ فرقی نکرد و من یک حالت مستمر را از ساعت شش که شروع کردیم همین‌طور تا الآن که ساعت شش و ۳۵ دقیقه است دیدم؟ ۳۵ دقیقه یک حالت را مشاهده کردم و الآن هم می‌توانم قسم حضرت عباس بخورم که این عقربه وقتی به ساعت هفت می‌رسد هم همین است. [درحالی‌که] هنوز نیامده است.

این حالت من که الآن این احساس را می‌کنم حکایت از این می‌کند که من که الآن با عالم ماده و عالم شهادت انس دارم، انس من با این عالم اقتضا می‌کند که حکم ثابت بکنم ولو در زمانی که هنوز نیامده است. لذا می‌بینم همین دیدگاه من در ساعت شش و ۳۵ دقیقه که الآن هست با این نظر و طرز بینش من در ساعت

شش و ربع یکسان است و سر مویی تفاوت نکرده است. فقط تفاوتش این است که می‌گویم: هان! دیدی درست گفتم؟! این «هان دیدی درست گفتم» به‌خاطر این است که آن موقع نمی‌توانستم بگویم، الآن که ساعت شش و ۳۵ دقیقه شده است می‌توانم بگویم که دیدی حرفم درست بود؟! البته بعضی اوقات درست درمی‌آید! همیشه این‌طور نیست که حرف آدم غلط باشد! گاهی اوقات هم حرف‌های درستی بین حرف‌هایش می‌زند!

فقط معصوم علیه‌السّلام است که همهٔ حرف‌هایش درست است. همهٔ حرف‌های ما سه خط در میان یا چهار خط در میان یا پنج خط در میان یکی‌اش تا حدودی [درست] است! پس از اینجا متوجه شدیم مسئله به وقوع خارجی کاری ندارد. شما الآن دیدید که زمان گذشت ولی درعین‌حال این امر ثابت سر جایش ثابت بود. همین را نسبت به ساعت هفت می‌گویید. الآن که ساعت شش و ۳۷ دقیقه، تقریباً بیست دقیقه به هفت است باز دوباره می‌گوییم که این ستون و این دیوار و این سقف در ساعت هفت هم همین است و تغییر نکرده است بااینکه هنوز ساعت هفت نیامده است! چرا چنین حرفی می‌زنیم؟! به‌خاطر اینکه این ماده را در خارج ثابت می‌بینیم. اگر این ماده ثابت نبود و وجود ماده ـ مگر با گذشت زمان ـ معدوم بود، شما الآن از کجا می‌گویید که ساعت هفت هم همین است؟! مگر یک تصور کشککی! بله آقا، چون تا حالا این‌طور بوده پس لابد ساعت هفت همین‌طور [به همین وضعیت است!]

نه! [حضور این صحنه] را وجدان می‌کنید و کشککی و همین‌طوری نیست! شما حضور این صحنه را بااینکه هنوز نیامده ولی در درونتان وجدان می‌کنید، حضور این صحنه و حضور این ستون و حضور این در. حالا در مورد افراد این‌طور نیست چون ممکن است یکی از افراد وسط بحث دلش درد بگیرد و بیرون برود اما ستون که دیگر دلش درد نمی‌گیرد که بیرون برود! اگر بخواهد برود سقف روی سر ما می‌آید!! این ستون سر جایش هست. این درودیوار و اینها همه سر جایشان هستند. ما بر این ستون بیچاره و بر این سقف و بر این در، حکم ثابت می‌کنیم درحالی‌که ماده است. آیا مجرد است؟! نه، ماده است! چطور ماده ثابت می‌شود؟! درحالی‌که ما الان حکم ثابت می‌کنیم و الآن قسم می‌خوریم ساعت هفت هم همین خواهد بود و همین است. حالا یک وقتی تقدیر و مشیت خدا باشد و ما اطلاع نداشته باشیم، ما اصلاً روی آن حساب باز نمی‌کنیم! ما روی یک احتمالی که اصلاً آن احتمال عقلایی نیست [حساب باز نمی‌کنیم]. احتمال اینکه ساعت هفت اینجا خراب بشود؛ چند درصد است؟! یک در صد میلیارد هم نیست که بخواهد بمب به سرش بخورد، الحمدلله جنگی که فعلاً نیست که حالا بمب و موشک بیاید بخورد. بله! در زمان جنگ آدم که همین‌طور نشسته و دارد صحبت می‌کند مدام سرش بالاست و گوشش به این است که آمد یا نیامد، این رادیو آژیر کشید یا نکشید! مدام در حال [اضطراب است] چون آن موقع احتمال عقلایی اینکه چیزی به سرش بخورد، هست و بوده. ما در همین قم بودیم، مدام می‌آمدند و می‌زدند و از این حرف‌ها بود خب این در [آن زمان بوده است] اما الحمدلله

حالا نه دیگر، الآن امن و امان است و همه‌چیز خوب و مرتب است و مسئله‌ای نیست.

احتمال عقلایی که بیاید حکم به ثبوت و استقرار و فعلیت را از ما بگیرد یک هم‌چنین احتمالی نیست. وقتی یک هم‌چنین احتمالی نشد، نسبت به ماده همان حکمی را می‌کنیم که نسبت به مجرد کردیم و هردو یکی می‌شود.

چرا این‌طور است و قضیه چیست؟ این دیگر إن‌شاءالله برای جلسهٔ بعد بماند که چرا ماده در وجود انسان همان حکم را دارد که مجرد است؟ این برمی‌گردد به اینکه ما نسبت به خودمان هم همین حکم را می‌کنیم؛ یعنی خودمان در عین اینکه الآن تقریباً ساعت یک ربع به هفت هست و ما وجود خودمان را در ساعت هفت احتمال می‌دهیم، چون هنوز نیامده است احتمال اینکه عدم بر آن حاکم باشد هست ولی این‌قدر این احتمال ضعیف است که اصلاً به‌حساب نمی‌آید! حتی بچه هم یک هم‌چنین احتمالی نمی‌دهد. لذا همیشه خودش را در حال ثبوت فرض می‌کند که من فردا این کار را می‌کنم! وقتی فردا نیامده چطور می‌گویید که من این کار را می‌کنم؟! چطور شما بر یک امر عدمی حکم وجودی می‌کنید؟! فردا بیا این پولت را از من بگیر، فردا بیا این نامه آماده است، فردا بیا و این را به آنجا ببر. اینکه مدام فردا می‌گویید، فردایی در کار نیست! یعنی شما که می‌گویید: فردا بیا، آیا در ذهنتان این هست که احتمالاً شاید فردایی بیاید یا شاید نیاید، حالا که شاید بیاید، ما این را بر آمدن می‌گذاریم و بعد به این شخص می‌گوییم که بیاید! تازه این [شخص] ممکن است زنده باشد یا ممکن است همین امشب إن‌شاءالله بمیرد و همه از دستش راحت و خلاص بشوند!! ما همهٔ شایدِ این‌طرف و آن‌طرف را سر هم می‌کنیم؟! کجا یک هم‌چنین چیزهایی در یک سرِ این قدری می‌آید؟! اصلاً! آقا فردا به اینجا بیا و این نامه را بگیر و بردار برو. اصلاً یک در میلیون تصور می‌کنید که این شخص شاید فردا بمیرد؟! نه! آیا یک در میلیون شما تصور می‌کنید که اصلاً من شاید فردا بمیرم؟! ـ إن‌شاءالله! یک خلقی از دست ما راحت بشوند! ـ نه! یک هم‌چنین چیزهایی نیست.

پس چرا همیشه جنبهٔ مثبت بر ذهن ما غلبه می‌کند و به‌خاطر آن جنبهٔ مثبت ما حکم می‌کنیم؟ چون خودمان را در فردا حاضر می‌بینیم نه‌اینکه احتمال می‌دهیم فردا زنده باشیم و براساس آن [عمل کنیم] نه! اصلاً خودمان را در فردا حاضر می‌بینیم منتها جلوتر. این حضور، جلوتر است. فردا نیامده ولی این حضور در فردا در وجود حس می‌شود، وقتی که حس می‌شود می‌گوییم که آقا فردا بیا این نامه را بگیر. اگر احتمال جدی می‌دهیم که مثلاً فردا إن‌شاءالله سفر برویم، می‌گوییم که خب این بدبخت را سر کار نگذاریم، وقتی انسان احتمال می‌دهد برود، چطور می‌گوید که آقا فردا بیا نامه را بگیر؟! وقتی شما فردا آمدی و دیدی من نیستم می‌گویی که مرتیکه تو که احتمال می‌دادی که نیستی پس چرا ما را تا اینجا کشاندی که بیا اینجا این کار را بکن و این کار را نکن؟! [می‌گویم که] بنده آمدم جنبهٔ اثبات را غلبه دادم! [می‌گویی که] تو غلط کردی که جنبهٔ

اثبات را غلبه دادی! مخ در کله‌ات نیست؟!

همیشه در جنبهٔ اثبات احتمال خلاف ندهی نه‌اینکه با وجود احتمال خلافِ جدی، باز در این حال بگویی که نه‌خیر آقا، بنده دنگم گرفته بود جنبهٔ اثبات را بر جنبهٔ نفی غلبه بدهم و وجود خودم را احساس کنم! می‌گوید که بابا اینها را برو برای بقیه بگو!

می‌گویند که یک شخص دهاتی از یک جا داشت می‌گذشت، ملا پیش او رفت دید هیزم بارش است. گفت که این حطب مرتّب بر حمار اسود اللون را هر رطل شرعی به چند درهم در معرض بیع و شراء درمی‌آوری؟

دهاتی نگاهی به او کرد و گفت: حاج آقا اگر می‌خواهی هیزم بخری یک مَن این‌قدر است و اگر می‌خواهی دعا بخوانی، به مسجد برو آنجا دعایت را بخوان!!

حالا شما بگویید که بنده احتمال می‌دادم باشم و احتمال می‌دادم نباشم، آمدم احتمال وجود را بر احتمال عدم غلبه دادم و تو را سر کار گذاشتم و به تو گفتم که فردا بیا! می‌گوید که ای مرده‌شور آن احتمالت را ببرند!! چرا احتمال عدم را غلبه ندادی که من را از آنجا به اینجا نکشانی؟! فقط احتمال وجود دادی تا پدر ما را دربیاوری؟!

تصمیم‌گیری انسان براساس ذهنیت

اینها نیست! ببینید شما وقتی که یک احتمال می‌دهید براساس آن ذهنیت و احتمالتان تصمیم می‌گیرید و براساس ذهنیتتان حکم می‌کنید و براساس ذهنیتتان در خارج ترتیب امور می‌دهید و تدبیر امور می‌کنید. اگر در ذهنیت، جنبهٔ حضور هست شما احکام را براساس حضور و ثبوت می‌گذارید و اگر در ذهنیت جنبهٔ عدم است، می‌گویید که آقا اصلاً نیا خبری نیست! اگر ذهنیت براساس احتمال باشد می‌گویید که احتمالش هست، صبر کن خبرت کنم! درحالی‌که در واقع یک چیز بیشتر نیست. آنچه که در واقع هست یکی است؛ هست یا نیست. یا این مسئله انجام خواهد شد یا این مسئله انجام نخواهد شد. اینجاست که می‌گویم: ما با واقع، دوتا هستیم؛ واقع برای خودش هست و ما جدای از واقع، خودمان را نسبت به واقع تصور می‌کنیم و حقائق را نسبت به آن می‌سنجیم.

انطوای همهٔ عوالم وجود در نفس انسان

بنابراین روی این جهت ـ البته این را عرض کردم حالا إن‌شاءالله جلسهٔ بعد تتمهٔ این مسئله را [توضیح می‌دهیم] ـ همین حالت حضوری که ما به‌واسطهٔ انس به ماده و عالم شهادت داریم، وقتی که این تصور قوی

بشود و جنبهٔ تجرد زیاد بشود همین حضور را ما در عوالم دیگر حس می‌کنیم! وقتی که عرفاء در مشاهدات و مکاشفات خودشان می‌گویند: ما وقتی به این عوالم رسیدیم دیدیم اینها را قبلاً می‌دانستیم، برای این است! یعنی ما اینجا آمده بودیم و از اینجا خبر داشتیم! ناشناس نیست!

دواؤَک فیک و ما تُبصر *** و داؤُک منک و لا تشعُر
و أنت الکتابُ المبین الذی *** بأحرفه یظهَر المضمر
أتزعُم أنّک جرمٌ صغیر *** و فیک انطوَی العالمُ الأکبر[1]

این برای همین است که همهٔ عوالم وجود در نفس ما مُنطوی است منتها ما اطلاع نداریم. وقتی که به او می‌رسیم با یک پدیده و با یک حادثهٔ جدید برخورد نمی‌کنیم و می‌گوییم که اِ! ما این را می‌دانیم!

مثلاً دربارهٔ امام زمان عجّل الله تعالی فرجه داریم که وقتی حضرت ظهور می‌کنند، می‌گوییم که اِ! ما ایشان را می‌دیدیم منتها نمی‌شناختیم![2] در خیابان می‌دیدیم یا در فلان مجلس می‌دیدیم یک آقایی آنجا در فلان مجلس ذکر مصیبت یا در فلان مجلس ائمه نشسته است، می‌دیدیم نشسته اما توجه نمی‌کردیم، [فکر می‌کردیم که] مثل یکی از واردین و مثل یکی از افراد است. پس این امام زمان بود؟! عجب! عجب! ببینید! این حالت انس در آنجا ظاهر می‌شود. انسان وقتی که به آن عوالم می‌رسد یک هم‌چنین حالتی را در آنجا احساس می‌کند.

تلمیذ: این حالتی که درون اشخاص ایجاد می‌شود، بالأخره آنها احساس می‌کنند که واقعهٔ خارجی است یا ذهنیت شخص است؟ آنهایی که هیپنوتیزم انجام می‌دهند فرضاً فکر می‌کنند که این آب داغ است درحالی‌که آب سرد است ولی می‌گویند که دست طرف می‌سوزد! این معلوم است که منبعث از یک واقعیت خارجی نیست بلکه حالت نفسانی اوست.

استاد: خب آن واقعیت خارجی است! اینکه دارد ایجاد می‌کند واقعیت خارجی است.

تلمیذ: الآن استدلال شما این شد که چون من احساس می‌کنم این آقا دارد به منزل من می‌آید پس همچنین واقعیتی در خارج هست و خود آمدن او در خارج یا باور من در ذهن ...

استاد: نه، منظور بنده این است که ما هم می‌توانیم مسئلهٔ ثابتات را در همین وقایع خارجی تصور کنیم، حالا با درست یا غلطش کاری نداریم ولی شما همین را می‌توانید و نیاز نیست که انسان بخواهد بیاید این مسئلهٔ وجود ثابتات را در عوالم مجرده و عوالم غیب و اینها ببرد. من آمدم همین مسئلهٔ احساسِ ادراک ثابتات را در عالم ماده و در عالم شهادت و در عالم ملک پیاده کردم همچنان که احساس ادراک ثابتات در عوالم مجرد برای افرادی که اهل مکاشفه و اهل شهود هستند، وجود دارد. یعنی می‌خواهم بگویم که همین مسئله هم هست. لذا اول گفتم که واقعیت خارجی با احساس من دوتاست، آن واقعیت خارجی برای خودش کار خودش را می‌کند و دیدگاه من نسبت به آن واقعیت خارجی یک چیز دیگر است ولی ما می‌توانیم ثابتات را در همین

---

[1] . دیوان امام علی علیه السّلام، ص ۱۷۵، با قدری اختلاف. افق وحی، ص ۲۹۴.

[2] . من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۰؛ دلائل الإمامة، ج ۱، ص ۵۳۲، با قدری اختلاف.

دیدگاه مادی تعریف کنیم، در همین زیرمجموعهٔ دیدگاه مادی، همین احساس تحقق ماده در غیر از زمان موجود هست. الآن فرض کنید که ساعت ده دقیقه به هفت است و ما همین جهت مادی، همین حضور، همین وجود و همین کیفیت را یک ساعت پیش هم به همین کیفیت داشتیم درحالی‌که هنوز نیامده بود! این دو قضیه است.

من فقط منظورم این بود که ما نسبت به ماده هم همین دیدگاه را داریم منتها از آن غفلت داریم. از این غفلت باید بیرون بیاییم و برای ماده، امر ثابت را تصور کنیم. وقتی که برای ماده [امر ثابت را] تصور کردیم دیگر ارتباط بین امر ماده و امور مجرده و عللش کاملاً راحت می‌شود که همهٔ این امور غریبه و همهٔ این مسائل غیب و همهٔ این عوالم وجود، مثل عالم ماده همه بوده است اما دیدگاه ما نسبت به آنها نبوده ولی آنها بوده‌اند.

حالا اگر باز سؤالی هست إن‌شاءالله برای جلسهٔ بعد بماند که توضیح بیشتری داده بشود. علیٰ‌کلّ‌حال رفقا روی این مطالبی که گفته می‌شود تأمل کنند، وقت بگذارند، فکر بگذارند و اگر سؤالی هست در بحث بعد این سؤالات را مطرح کنند که در ضمن صحبت هم به آن اشاره‌ای داشته باشیم.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد